

## ● گزارش

# جهانی شدن و بیکاری<sup>۱</sup>

همچنین به عنوان واحدهای سیاسی و اجتماعی به هم پیوند داده است. علاوه بر این، تصمیمهای سیاسی برای لغو محدودیتهای، از بین بردن موانع تجاری، باز نمودن بازارها، خصوصی نمودن اموال عمومی دولت، تکیه کردن بیشتر بر ابتکارات فردی به منظور پیشبرد تجارت جهانی نیز وجود داشته است.

در همین زمان، برخی جریانهای مخرب در بازار کار اقتصادهای پیشرفته گسترش یافته است. این سخنرانی به این جریانها در بازار کار ایالات متحده و اروپا می‌پردازد.

چه اتفاقی افتاده است که نرخ میانگین بیکاری در اروپا به طور قابل توجهی رشد کرده است. دستمزدهای واقعی تعداد زیادی از کارگران در ایالات متحده، بویژه کارگران با مهارت کم که تحصیلاتی بیش از دبیرستان ندارند، کاهش یافته است.

ترجمه ذیل گزیده‌ای از سخنرانی خانم آندره آتایسون می‌باشد که در ۲۶ ژوئن ۱۹۹۷ در مسجم (انجمن) گفتگوی بین‌المللی برونوکرایسکی ایراد شده است. دکتر تاپسون از ۹۶-۱۹۹۳ مشاور اقتصاد ملی رئیس جمهور آمریکا بوده است. وی بر روی سیاست مالیاتی و بودجه و مسائل تجاری و جهانی شدن کار کرده است و در حال حاضر نیز استاد دانشگاه کالیفرنیا می‌باشد.

ابتدا به مسئله جهانی شدن طی بیست سال گذشته، افزایش چشمگیری در جریانهای جهانی کالا، خدمات، تجارت، سرمایه، مردم و در جریان عقاید و ارتباطات در سراسر مرزها وجود داشته است. ما واقعاً در جهانی هستیم که در حال وابسته تر شدن است.

نیروی اصلی در پشت مسئله جهانی شدن، تغییر در تکنولوژی است که ما را به عنوان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان به هم نزدیک کرده است، جامعه‌هایمان را به عنوان بازار و

1. Bruno Kreisky forum for International Dialogue Jun 26, 1996.

بتر است.) و یک روند حقوق نابرابر میان نیروهای کارگری و کارمندی.

به سه عامل در افزایش نابرابری میان کارگران اشاره شده است که عبارتند از تکنولوژی، جهانی شدن و نیروهای نهادی. بیشتر اقتصاددانان آمریکایی معتقدند که تکنولوژی احتمالاً عامل اساسی در افزایش نابرابری درآمد است. پیشرفت در ابزار تکنولوژی به معنی تقاضای بیشتر برای کارگران مسلط به کامپیوتر است. از این رو، با توجه به اینکه بیشتر کارگران بخش نیروی کار ایالات متحده تحصیلات در سطح دبیرستان دارند، کارگران با مهارت بهتر و در سطوح دانشگاهی شغلها را بدست می‌گیرند. یک راه حل ممکن عبارت از این است که دانش‌آموزان بعد از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان حداقل دو سال مطالعه کنند.

بعد جهانی شدن نشان می‌دهد که رقابت فزاینده ناشی از ظهور اقتصادهای بازار و نیز مهاجرت باعث نابرابری درآمدها شده است. به این معنا که کارگران ایالات متحده بایستی با مهاجرین به آمریکا رقابت کنند؛ زیرا آنها باعث افزایش نیروی کار شده و درآمدهایشان را هم کاهش می‌دهند و بایستی با کارگران خارجی نیز رقابت کنند.

به هر حال، اگر شما به جریانهای تجاری نگاه کنید، سهم تولید یا روند سرمایه، رفاه

به طور همزمان، جهانی شدن، تغییر تکنولوژی و پیشرفتهای مغایر با بازار کار افزایش می‌یابد. این مسئله منجر به مجموعه‌ای از سوالات شده است. در کدام زمینه جهانی شدن مسئول این جریانهاست؟ چگونه ایالات متحده و اروپا مسئول هستند؟ چه سیاست معقولی را می‌توان برای کارگران در کشورهای صنعتی پیشرفته اجرا کرد که به چالشهای ناشی از جهانی شدن پاسخ داده و از توسعه بهره برد؟

در ایالات متحده توسعه سرمایه‌گذاری موجب ایجاد ۱۲ میلیون شغل جدید شده و نرخ بیکاری به زیر ۵ درصد رسیده است که انتظار نمی‌رود هیچکدام منصب ریاست داشته باشند. علاوه بر این، تورم نیز کنترل شده است. به هر حال، برخی جریانهای گسترده مخرب وجود دارد: درآمد واقعی پایین و ایستای اکثریت کارگران بخش تولید و افزایش نابرابری درآمد میان کارگران و خانواده‌ها.

فقط در ۱۹۹۶ دستمزدهای واقعی افزایشی را نشان داد.

چه عاملی موجب نابرابری و رشد آهسته یا کاهش درآمد شده است؟ باید گفت: مشکل عمومی تفاوت درآمدها در بین خود کارگران است. به نظر می‌رسد این تفاوتها در نتیجه مسائل زیادی باشد: آموزش (آموزش بهتر، مهارت بیشتر، درآمد بیشتری خواهد داشت) تجربه (تجربه بیشتر معادل با حقوق

بسیاری از متخصصین بازار نیروی کار استدلال می‌کنند که افزایش بیکاری، رشد نابرابری درآمد را در ایالات متحده حفظ کرده‌است. همچنین استدلال می‌کنند که پیشرفتهای تکنولوژی و جهانی شدن، بیکاری را در اروپا افزایش داده‌است.

دلیل این تفاوتها این است که به جای تنظیم و تعدیل دستمزدها و درآمدها، اروپا اشتغال را تنظیم و تعدیل می‌کند.

بازار کار اروپایی این توضیح را به طرق ذیل بیان می‌دارد: وقتی چرخه‌های تجاری چند دهه گذشته را مقایسه می‌کنیم، نشان می‌دهد که در زمان خروج از رکود، اقتصاد قاره‌ای اروپا یک نرخ بیکاری بالاتر دارد، نرخ بیکاری اروپا بالاتر از آمریکا است اما در اروپای قاره‌ای افزایش عمده‌ای در نابرابری درآمدها با توجه به مسئله تحصیل وجود نداشته است.

خرد متعارف به ما می‌گوید که بیشتر این تفاوتها به علت اختلافهای نهادی، ساختاری است و این موارد را شامل می‌شود: حداقل دستمزدها در اروپا بسیار بالاتر است و مالیاتهای بیشتر و سوده‌های تضمین شده بهای اجاره‌ها را افزایش می‌دهد. اروپا قوانین و مقررات زیادی دارد که برای شرکتهای تجاری کوچک مشکلاتی را ایجاد کرده و سیستم رفاهی گسترده‌ای دارد که بدون کار نیز به راحتی می‌توان زندگی کرد در آمریکا بیشتر از نیمی از

همگانی آمریکا یا مهاجرت به عنوان بخشی از جمعیت کل ایالات متحده، همه اینها عوامل نسبتاً کوچکی هستند. علاوه براین بیشتر آمریکایی‌ها در صنایعی که موضوع تجارت بین‌المللی هستند، کار نمی‌کنند، آنها منحصراً در بازار داخلی خدمت می‌کنند. این به این معنا است که جهانی شدن تأثیر کمی بر نابرابری درآمد دارد.

نیروهای نهادی دخیل موجب کاهش تدریجی در تشکیل اتحادیه می‌شوند (کمتر از ۱۵ درصد کارگران در اتحادیه‌ها هستند) و مشکل درازمدت کاهش قدرت خرید به علت تمرکز بر حداقل دستمزد را به دنبال دارد. بالاتر از همه اینها، در ۱۹۹۷ افزایشهایی در حداقل دستمزدها تأثیرگذار خواهد بود.

بعد دیگر این است که با این انقلاب تکنولوژیکی شگفت‌انگیز برابری در تولید بوجود نیامد اما ما نمی‌دانیم چطور خدمات را اندازه‌گیری کنیم. اقتصاددانان بیشتر معطوف به خدمات شده‌اند، اما مسئله واقعی اندازه‌گیری است.

فقط ۲۵ درصد جریان نابرابری درآمد یا تحلیل رفتن حقوق کارگران با مسئله جهانی کردن قابل تفسیر و توضیح است مابقی یا به دلیل تکنولوژی یا عوامل نهادی یا چیز دیگری است که ما هنوز نشناخته‌ایم. در اروپا مسئله مرکزی بیکاری است.

عهده آن برآییم.

باید درس دیگری نیز در سیاستهای اقتصاد کلان در نظر گرفته شود به طور مثال توجه اروپایی‌ها به واحد پول اروپایی<sup>۱</sup> و پیمان ماستریخت و غیره، اقتصاددانان آمریکایی را نگران کرده آن که اروپا برخی مسائل را خیلی جدی خواهد گرفت. (اقدامات فیزیکی سخت برای اجرای ماستریخت) این حتی سیاست مالی آسانتری را نصیب آنها نخواهد کرد بلکه بوسیله یک سیاست مالی محدود دائمی، ارزش پول اروپا و بنابراین نرخ بیکاری را بالا نگاه خواهند داشت.

گرچه کشورهای آمریکا و اروپایی ممکن است تعداد بیکاران را به طور متفاوتی محاسبه نمایند، اما شما هنوز می‌توانید ببینید که اشتغال در ایالات متحده بهتر از یک دهه قبل است و اینکه اروپا با روندهای بیکاری درازمدت سروکار دارد. یکی از موارد شگفت‌آور رشد شغلی است، این امر تا ۹۷-۱۹۹۶ وجود نداشت. میانگین درآمد واقعی نیز یک رشد مثبت را نشان می‌دهد. این اخبار خوب در آمریکا به علت گسترش وسیع یا شاید به علت گسترش قوی‌تر مورد انتظار است، هم تعداد شغلها و هم درآمدها در حال بالا رفتن است (البته در یک سطح معتدل).

من فکر نمی‌کنم سیاست اقتصادی

شغل‌های ایجاد شده در نتیجه تجارتهای کوچک است و می‌توان به آسانی یک تجارت کوچک جدید را شروع کرد، زیرا ما مقررات بسیار کمی داریم و دسترسی به سرمایه خیلی آسان است. به هر حال، برخی چیزهای قراردادی وجود دارند که نمی‌توان ثابت کرد و در اینجاست که دانش‌مان محدود می‌شود، مثل نرخ متنوع بیکاری در اروپا (کمتر از ۲ درصد در سوئیس در مقایسه با نرخ بیش از ۲۰ درصد در اسپانیا). دومین مسئله غیرقابل توضیح این است که در حدود ۳۰ درصد کشورهای اروپایی نرخهای بیکاری پایین‌تر از آمریکا دارند.

پیشرفتهای تکنولوژی و جهانی شدن عوامل موجبات موفقیت اقتصادی را فراهم نکردند و این امر مانع آن شد که رقابت و نوآوری افزایش یابد و به دنبال آن انسانها ثروتمندتر شوند و استانداردهای زندگی بالاتر رود.

این بدان معنا نیست که همه کشورها و همه کارگران همیشه سود خواهند برد بلکه ممکن است برخی کشورها و کارگران جابجا شوند همان طور که در انقلاب صنعتی اول اتفاق افتاد.

تحصیل و آموزش هر دو برای بقا بسیار ضروری هستند. ما نتوانسته‌ایم رقابت جهانی یا تغییر تکنولوژیکی را نقض کنیم و نبایستی چنین چیزی را بخواهیم، پس باید یاد بگیریم که از

1. Euro

مالزی یک نمونه سیاست صنعتی نگاه به سمت جلو است. این کشور سرمایه‌گذاری خارجی بر تکنولوژی برتر را تشویق می‌کند از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی متمرکز بر نیروی کار جلوگیری می‌کند، زیرا در حال حاضر کمبود نیروی کار دارد.

آنها بر توسعه آموزش تحصیلی نیروی کار داخلی‌شان فعالیت می‌کنند، بنابراین مالزی یک موقعیت پرقابلیت تری در جایگاه تولید بدست آورده است.

من سعی نمی‌کنم که مدل آمریکا را بر اروپا تحمیل کنم؛ زیرا هیچ مدل آمریکایی واحدی وجود ندارد. علاوه بر این، ما بایستی چیزهای زیادی از اروپا یاد بگیریم، زیرا اروپا در آنها برتری دارد: مانند حمایت از کودکان، آموزش اجباری دوازده ساله و آموزش فنی بهتر برای دانش‌آموزانی که در سطح دانشگاه نیستند.

ترجمه: طیبه سیاوشی

آمریکا در هیچ جنبه‌ای تحت نفوذ سیاست دوره‌ای نرخ برابری ارز بوده است. بانک مرکزی<sup>۱</sup> سیاست نرخ برابری ارز را اتخاذ نمی‌کند. این یک تمایز مهیج در مقایسه با اروپا است. در عوض از خودمان سؤال کنیم: برای بارورتر شدن اقتصاد آمریکا چه می‌توانیم انجام دهیم و بخشی از پاسخ در مالیات متغیر، نرخ سود و سیاست تکنولوژی و علمی قرار دارد.

ترس من از اروپا است که در آن معیار تغییر سیاستهای مالی فشرده شود و این مانع هر نوع انعطاف‌پذیری خواهد شد. اگر شما تصمیمهای پولی و فیزیکی را برای تمرکز بر ارزش این پول در مقابل پولهای رایج دیگر محدود کنید، به پولی دست خواهید یافت که در مورد ارزش آن برحسب توانایی‌اش در افزایش سطوح عالی اشتغال و رشد، بسیار اغراق شده است.

فشارهای تحمیل شده بر دولت ایالات متحده، اجازه هزینه نمودن ۵۰ میلیون دلار در سال برای تحصیل و آموزش در تمام طول عمر را نداده است و این نتیجه خواست رأی دهندگان آمریکایی برای کاهش مالیاتها و پرداخت هزینه کمتر به دولت می‌باشد.

دولت آمریکا برای کاهش کسری زمان بهتری در آینده، برای پیکار با مشکلاتی که بوجود می‌آیند، خواهد داشت.

1. Federal Reserve



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی